روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
www.sharghnewspaper.ir - پست الکترونیکی: Info@sharghnewspaper.ir
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: تهران، خیابان آفریقا، بلوار گلشهر، پلاک ۴۶
تحریریه: ۳۳-۲۲۰۳۸۰۲۴ نمابر: ۲۲۰۳۴۵۱۵
سازمان آگهی ها: ۲۲۰۵۷۰۹۰ (۲۰خط)- نظارت بر توزیع: ۶۶۹۵۸۶۱۰
امور مشترکین- تلفن: ۲۰-۶۶۹۷۱۱۱۹، نمابر: ۶۶۴۰۴۱۶۵
امور فنی، آتلیه و لیتوگرافی: روزنامه شرق- چاپ: افست

روزنامه شرق

سال سوم ■ شماره ۷۶۹ ■ پنج شنبه ۴ خرداد ۱۳۸۵ ■ ۲۷ ربیع الثانی ۱۴۲۷ ■ ۲۵ مه ۲۰۰۶

آبادان	+۲۹+۴۰	بیرجند	+۱۵+۲۹	سنندج	+۷+۲۱	همدان	+۹+۲۱
اراک	+۱۰+۱۹	تهران	+۱۴+۲۳	شهرکرد	+۹+۲۰	یاسوج	+۱۸+۳۰
اردبیل	+۱۱+۱۹	تبریز	+۸+۲۴	شیراز	+۲۰+۳۱	یزد	+۱۶+۲۶
ارومیه	+۸+۲۳	خرم‌آباد	+۱۲+۲۴	قزوین	+۱۳+۱۷	دبی	+۲۷+۳۷
اصفهان	+۱۰+۲۶	رشت	+۱۳+۲۰	کرمان	+۱۵+۲۸	نجف	+۲۷+۴۰
اهواز	+۲۶+۴۲	زاهدان	+۲۰+۳۵	کرمانشاه	+۸+۲۰	مکه	+۲۷+۳۸
ایلام	+۱۸+۳۰	زنجان	+۵+۱۹	کاشان	+۹+۲۱	مدینه	+۲۵+۴۰
بجنورد	+۱۱+۱۹	زابل	+۲۱+۳۷	کیش	+۳۱+۳۶	لندن	+۱۱+۱۶
بندرعباس	+۲۵+۳۷	ساری	+۱۹+۲۷	گرگان	+۱۰+۲۱	پاریس	+۱۲+۱۴
بوشهر	+۳۱+۳۱	سمنان	+۱۳+۲۲	مشهد	+۱۱+۱۹	استانبول	+۱۳+۲۵

تهران: اذان ظهر ۱۲:۰۱ اذان مغرب ۱۹:۳۰ اذان صبح فردا ۳:۱۲

راهنمای امروز

تلویزیون امروز

سینمایی «دکل»	دو	۱۴/۰۰
سینمایی «قول»	پنج	۱۵/۳۰
سریال اولتیمو (تکرار)	دو	۱۹/۱۰
سریال عکاسخانه	یک	۲۱/۵۰
سینمایی «حصار ضدخرگوش»	سه	۲۲/۰۰
سینمایی جادوی شماره ۶	سه	۲۲/۳۰
سینما پشت پرده	پنج	۲۲/۲۵
سریال کمینگاه	یک	۲۳/۰۰

تلویزیون فردا

سینمایی «من دیوید هستم»	پنج	۱۳/۳۰
سینمایی «سرزمین خورشید»	یک	۱۶/۰۰
سینمایی «خبرنگار خارجی»	دو	۱۸/۰۰
سریال رقیبان شرلوک هولمز	چهار	۱۶/۰۰
پای پیاده	پنج	۱۹/۰۰
سریال پاندورسا	دو	۲۰/۰۰
سینمایی «هانابی»	چهار	۲۰/۳۰
گنجینه معبد	سه	۲۰/۱۵
داشتن و نداشتن (صد فیلم)	سه	۲۲/۳۰

سینمای امروز

آتش بس (تهمینه میلانی)

فرهنگ- آفریقا- ایران۱- عصرجدید ۲- پارس ۱- گلریز ۱- آسیا- بهمن۲- جوان۲- قیام- جوان۲- پیروزی- المپیا- تهران۱- شاهد- پایتخت- ناهید- ماندانا.

باغ های کندلوس (ایرج کریمی)

فرهنگ۲- فلسطین۲- سپیده۲- ایران۲

چند می گیری گریه کنی (شاهد احمدلو)

استقلال- جمهوری- بلوار- آستارا- کارون- بهمن۱- فردوسی- شاهد- مرکزی۱- دهکده- سروش- ملت- پیوند- تهران۲- کانون- گلریز- فلسطین۳- حافظ

به آهستگی (مازیار میری)

عصرجدید۱- صحرا- شهر تماشا۲

ازدواج به سبک ایرانی (حسن فتحی)

قدس- ایران ۳- فلسطین۱- مرکزی۲ جی۱- جوان- میلاد

تجسمی امروز

نمایشگاه آثار حجم مجید شیخ اکبری
گالری یک فرهنگسرای نیاوران- ۲۲۲۹۹۴۳۰

نمایشگاه عکس ارگ قدیم بم
فرهنگسرای نیاوران- ۲۲۲۹۹۴۳۰

نمایشگاه عکس «پنجره های نقره‌ای»
موزه هنرهای معاصر- ۸۸۹۵۱۹۶۵

نمایشگاه نقاشی مینو اسعدی
نگارخانه کمال‌الدین بهزاد- ۸۸۹۶۰۴۵۳

نمایشگاه نقاشی مینو اسعدی
نگارخانه بهزاد ـ ۸۸۹۶۲۹۰۱

نمایشگاه نقاشی گروهی
گالری ماه- ۲۲۰۴۵۸۷۹

نمایشگاه ویدئوآرت
طراحان آزاد- ۸۸۰۰۸۶۷۶

نمایشگاه چاپ فلز فرسا صادقی
نگارخانه ممیز- ۸۸۸۳۶۶۷۱

نمایشگاه نقاشی سپیده فرزام
نگارخانه اعتماد- ۲۲۵۹۹۱۲۷

نمایشگاه «زندگی در کافه»
فرهنگسرای نیاوران- ۲۲۲۹۹۴۳۰

نمایشگاه نقاشی گروهی
نگارخانه آتبین- ۲۲۰۴۱۵۵۷

نمایشگاه نقاشی فهیمه سکه چی
نگارخانه فام- ۲۲۵۹۴۸۴۰

نمایشگاه نقاشی آرزو مددی
نگارخانه مهرین- ۸۸۲۴۰۹۴۶

فرهنگ

جولان «تاریکی»های کاریسماکی در جشنواره کن

کن ۲۰۰۶

وصال روحانی: در هشتمین روز از فستیوال بین‌المللی فیلم کن فرانسه کار آخر آکی کاریسماکی سینماگر قدیمی و مشهور فنلاندی که نام آن را «روشنایی ها در سحر» (و یا «روشنایی ها در حومه») گذاشته‌اند به نمایش درآمد تا این کارگردان مشهور نیز بخت‌هایش را برای فتح نخل طلایی کن بیازماید و در انتظار رای هیات ژوری فستیوال در یکشنبه آینده باشد. این درحالی است که گفته می‌شود شانس کارهایی چون «The caiman» ساخته نانی مورتی ایتالیایی و «مقر تابستانی» به کارگردانی «لویی» چینی قدری از سایر مدعیان بیشتر است. «روشنایی ها در سحر» را باید فیلم سوم و آخر در تریلوژی کاریسماکی که آن را «سه گانه بازنده‌ها» نامگذاری کرده‌اند انگاشت و به‌جای روشنایی ها در پی تاریکی ها و دیدگاه‌هایی منفی در آن بود؛ سه گانه‌ای که دو کار قبلی آن «ابرهای انبوه» و «مردی بدون گذشته» بوده‌اند. ولی هرچه هست کاریسماکی یک بار دیگر خودش را با این کار سنجیده و در معرض آزمونی تازه قرار داده و انگار خودش را از نو به مبارزه طلبیده است. در این فیلم با مشکلات و بحران‌های یک مرد تنها مواجه هستیم، معضلاتی که شاید خود او نقش اول را در خلق آن نداشته است. کاریسماکی با روشی مینی‌مالیستی و با لحنی مختص خودش دنیای این مرد را به تصویر کشیده و در این راه از مکانیسم‌هایی سود جسته است که شاید مربوط به دهه ۱۹۳۰ در هالیوود باشند. بر این اساس کاراکترهای او باید قاعدتاً فاقد عمق و غنای فیلم‌های اعصار بعدی باشند، ولی گاه حالات روانی مدرن هم در آنها دیده می‌شود. در روز هشتم جشنواره فیلم مصری «این دختران» نیز که کار تاهانی راشد و نگاهی به زندگی فقرا و ندارها در سطح شهر قاهره است، در فستیوال به نمایش درآمد و نظرهای بسیاری را به سوی خود جلب کرد. با این حال فستیوال با اشتیاق در انتظار هفت فیلم دیگر بخش مسابقه نشسته است که ظرف امروز (پنجشنبه) تا شنبه آینده پخش می‌شود و سپس هیات ژوری به سرکردگی «وونگ کارواي» هنگ‌کنگی رای نهایی را در این خصوص صادر خواهد کرد و به پنجاه و نهمین دوره معتبرترین فستیوال سینمای دنیا پایان خواهد داد.

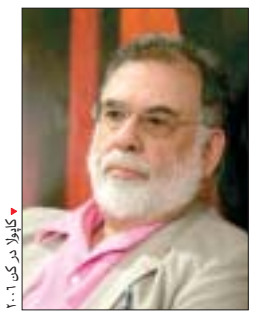

کاپور در کن ۲۰۰۶

از نگاه گل آقایی

نگاه روز

پوپک صابری فومنی*

اختصاص چند صفحه از روزنامه ایران جمعه به طنز و کاریکاتور، اتفاقی بود که آغاز خوبی داشت و دست‌اندرکاران طنز بچه‌ها را خوشحال کرد، اما این حادثه خوب، این روزها سرنوشت تلخی پیدا کرده. پس از چاپ یک کاریکاتور در این صفحه‌ها ناگهان اتفاق عجیبی رخ داد. هموطنان آذری‌زبان این کاریکاتور را توهینی به خود فرض کردند و پس از آن اعتراض‌ها و تحصن‌هایی در سراسر کشور رخ داد و روزنامه ایران هم با عذرخواهی از هموطنان آذری‌زبان خبر داد طراح این روزنامه اخراج شده است. اما کسانی که مجموعه این کاریکاتورها را در گذشته دیده بودند، می‌دانند در نهایت این حادثه را می‌توان به کم‌توجهی در حساسیت برانگیز بودن برخی مسائل جامعه بزرگ ایرانی دانست. از طرفی با وجود ابزار دست قرار گرفتن هنر کاریکاتور برای بازی‌های سیاسی در جهان امروز، انتظار می‌رفت روزنامه ایران با دقت بیشتری کارها را انتخاب کند. اما قطعاً عکس‌العمل همه ما در مقابل شخصی که در خیابان «بدون غرض‌ورزی و فقط براساس یک حادثه» به ما تنه می‌زند و بعد هم عذرخواهی می‌کند با کسی که راه را بر ما می‌بندد و یک جفت کشیده توی گوشمان می‌خواباند متفاوت است. کاریکاتوریست ایران نه یک هنرمند فراری است که در پاریس یا نیویورک نشسته باشد و بی‌دغدغه پاسخگو بودن در برابر اثرش کار کند و نه شخصی است که سابقه سیاسی داشته باشد و هنرش را وسیله‌ای برای رسیدن به اغراض سیاسی‌اش قرار دهد. نیازی به تکرار ترکیب نوپا و تنش‌زای کاریکاتور اهانت‌آمیز نیست، متاسفانه در این میان همان‌طور که رحیم بقال اصغری (رئیس انجمن کاریکاتوریست‌های تبریز) در یادداشتش اشاره کرده هنر کاریکاتور با توهین‌آمیز بودن هرچه بیشتر عجین می‌شود و شاید روزی برسد که حتی کشیدن کاریکاتور مثلاً شخص بنده باعث شود فکر کنم کاریکاتوریست آن اثر قصد توهین به مرا داشته چون کاریکاتور دیگر به‌عنوان ابزار توهین شناخته شده است! آیا این اعتراض‌ها از سوی هموطنان آذری‌زبان هدایت می‌شود یا کسانی که می‌خواهند جامعه ایران که امروز بیشتر از همیشه نیازمند به آرامش است وارد فضاهای بدگمانی و اضطراب و ناآرامی شود؟ همه می‌دانند و شاید این جمله اضافی باشد که موسسه گل‌آقا از روز اول تاکنون با هر نوع توهین و دست‌اندازی و استفاده از لهجه و گویش محلی مخالف بوده و هست. ما از کاریکاتور به‌عنوان یک هنر والا و از طنز به‌عنوان یک ژانر ادبی نام می‌بریم و طبیعتاً با هر اقدامی که ضد این باشد مخالفیم اما این را از خوانندگان فهیم و مردم مهربان آذری می‌خواهیم که کمی منصفانه به این مسئله نگاه کنند. گره‌ای را که می‌شود با دست باز کرد با دندان محکم‌تر نکنیم.

*** سردبیر ماهنامه گل آقا**

تولد عزت‌الله انتظامی

جایی که تکبر بد نیست

تولد

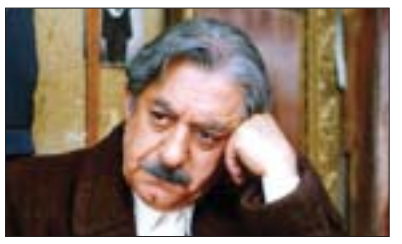

امیر پوریا: دیروز سالروز تولد هشتاد و نمی‌دانم چندمین سال عزت‌الله انتظامی بود. چندمین‌اش را نمی‌گویم، چون به تنهایی مهم نیست. مهمترش این است که با این سن و سابقه، اولاً وقتی کار می‌کند، مثلاً در پاییز سرد کنار زاینده‌رود که باید با آستین کوتاه سکانس آخر «گاوخونی» را بازی کند، به زحمت می‌توانید رفتار و حرکات و انرژی‌اش را با سنش تطبیق بدهید؛ و ثانیاً در کارنامه‌ای به این قطر و طول، به ندرت می‌توانید تئاتر، فیلم یا سریالی پیدا کنید که در شأن استاد نباشد یا خیلی تعجب کنید که حاضر شده چنین نقشی را در چنین فیلمی بازی کند. هم‌نسلان او که اغلب با تله‌تئاتر و فیلم «گاو» در اواخر دهه چهل وارد عرصه تصویر شدند، از این فیلم‌ها و مجموعه‌های همراه با کسر شأن، بسیار در سابقه دارند. ولی انتظامی که حتی این روزها تعداد فیلمنامه‌های پیشنهادی‌اش بیش از سه چهار برابر آنهایی است که می‌پذیرد، همیشه از سوی سینماگران و به‌ویژه، کارگردان‌های میان‌مایه ایرانی، به غرور و تکبر و این که «هر فیلمی را قبول نمی‌کند» شهرت داشته و دارد. مرا می‌بخشید که برخلاف اخلاق حرف می‌زنم، ولی حفظ اعتبار هنرمند، با تمام دشواری‌های مالی و شخصی که به‌دنبال دارد، از معدود جاهایی است که کبر یا به زبان عامیانه، رفتار همراه با «گنده‌دماغی» نه تنها اشکالی ندارد، که فضیلت هم به‌حساب می‌آید. و اصلاً اتفاقی نیست که تصویر شمایل‌وار استاد در ذهن هر ایرانی، با همین کبر و غرور در نقش‌هایش همراه است. از خود مش حسن تا ناصرالدین شاه‌هایی که بازی کرده، از خان‌مظفر تا عباس‌آقا سوپر گوشت و از دبیری و قربانسالار تا پدر مرده، راوی جن‌زده، جعفر مدرس صادقی، نخ تسبیح نامرئی و پیونددهنده همه نقش‌هایش، همین غرور و نخوت‌شان بوده. این را قبلاً هم به تفصیل نوشته‌ام که بازی تازه استاد یعنی نقش یک هنرپیشه پیرشده و دچار ضعف حافظه در فیلم «ستاره‌ها» اتفاق جدیدی است: این بار دیگر استاد نقش کسی را دارد که غرورش شکسته و دیگر نمی‌تواند تکبرش را برقرار نگه دارد. تولد انتظامی فقط تولد یک نفر نیست، شروع سرفصلی در هنر معاصر ماست که بی‌بودنش، سینمای ما امروز این نبود که هست.

قمرآریان و انتشار آثار منتشر نشده دکتر زرین‌کوب

خبر روز

شرق: دکتر قمرآریان اعلام کرد که قصد دارد، یادداشت‌های منتشر نشده مرحوم عبدالحسین زرین‌کوب را آماده انتشار کند. به گزارش خبرگزاری ایسنا، این مجموعه یادداشت‌ها در حوزه‌های مختلف و گوناگونی مانند تاریخ، ادبیات، فلسفه و عرفان است. زرین‌کوب در این حوزه‌ها آثار فراوان و گوناگونی نوشت و این یادداشت‌ها به تحقیقات زرین‌کوب در این مباحث مربوط می‌شود. دکتر زرین‌کوب کتابخانه خود را به دایره‌المعارف بزرگ اسلامی هدیه کرد که یادداشت‌هایش هم بخشی از این مجموعه است. دکتر آریان برای تنظیم و تدوین این یادداشت‌ها، سه‌شنبه هر هفته به محل دایره‌المعارف بزرگ اسلامی رفته و به گردآوری و تنظیم این یادداشت‌ها می‌پردازد. دکتر آریان با ابراز نگرانی از این که در غیابش این یادداشت‌ها پراکنده باشند و به سرانجام نرسند، گفت: «سعی دارد در سال جاری آنها را در قالب کتاب منتشر کند.»

■ **چهار فیلم ایرانی در اکوویژن**

جشنواره اکوویژن ایتالیا از دیروز در شهر پالرمو با نمایش چهار فیلم ایرانی آغاز شد. «ماهی ها عاشق می‌شوند» ساخته علی رفیعی، «فصل ممنوعه» ساخته فریبرز کامکاری و محصول مشترک سه کشور ایران، ایتالیا و فرانسه و «خواب» ساخته صدیقه فارسی سه فیلم بلند ایرانی حاضر در این جشنواره هستند و فیلم کوتاه «کیف یک زن» ساخته امیر مداح تنها فیلم کوتاه ایرانی است که در جشنواره اکوویژن حضور دارد. این فیلم در مدت زمان ۱۷ دقیقه و در قطع DV ساخته شده است. جشنواره اکوویژن تا ۷ خرداد ادامه دارد.

تعویض پلاک

نگاه طراح

جمال رحمتی

▼ آغاز طرح جدید تعویض پلاک خودروها در تهران

قبل از نود دقیقه بازی یک دقیقه سکوت

هنر فوتبال

سهیل محمودی

ما همه چیزمان، مثل هم است، هیچ چیزمان هم سر جایش نیست. ملت دقیقه نود هم هستیم و معمولاً در همان دقیقه نود هم گل می‌خوریم. حتی اگر بازی فوتبال هم نباشد و چیزی باشد مثل انتخابات! اما حالا شعر و موسیقی و دقیقه نود ربطی به فوتبال هم پیدا کرده! در این مملکتی که قرار نیست به اتومبیل مونتاژ و لوازم صوتی و تصویری وارداتی و حتی فوتبالش بنازد، کار شعر و موسیقی و فرهنگ و ادبیاتش هم به دقیقه نود کشیده یعنی قرار است باز هم گل بخوریم! کار شعر و موسیقی یا بهتر بگوییم سرود یا ترانه جام‌جهانی فوتبال، خاری شده در جگر اهل موسیقی و شعر که به فوتبال هم علاقه مندند. معلوم نیست متولی این یکی، دیگر کیست؟ آیا فدراسیون فوتبال است؟ آیا کمیته ملی المپیک است؟ آیا وزارت فرهنگ و ارشاد است؟ آیا صدا و سیما است؟ آیا برعهده نمایندگانی از این چند نهاد دولتی است؟ آیا قرار است برعهده بخش خصوصی باشد؟ و چند آیا و امای دیگر. اما، «اما»ی بزرگ این است که موسیقی و ترانه ما در جام‌جهانی فوتبال، باید معرف نغمه‌ها، الحان و موسیقی ملی و ادبیات فاخر و پربار ما باشد. در هر «ژانر» و «گونه» و «نوع» و «جنس» و «شکل» شعری و موسیقایی... بالاخره قرار است این سرود- اگر سرودی در کار باشد- معرف فرهنگ و ملیت ایرانی باشد و احتمالاً قرار بوده که درجه یک هم باشد و اصل اصل و ارژینال ارژینال هم باشد! اما- و امای بزرگ این است! - که در مصاحبه‌ها می‌شنوی و در خبرها مطلع می‌شوی که هر کسی برداشته و ساز خودش را در همان مایه‌ای که دلش خواسته کوک کرده و به‌طور گوش‌خراشی می‌نوازدش، یکی با لحن «نکیسایی» سر و صدایی درمی‌آورد و یکی هم با لهجه «تاجیک» قرار است ناله‌ای بزند و یکی هم می‌خواهد «مینا»ی به کنجی پرت شده را بردارد و یک نوشیدنی مجاز تعارفمان کند! و تو مانده‌ای که یقه چه کسانی را باید بگیری. خانه موسیقی را با آن هنرمندان ریز و درشت؟ یا خانه شاعران را با آن هنرمندان پیر و جوان؟ یا مرکز موسیقی صدا و سیما؟ و یا مرکز موسیقی ارشاد؟ و یا هر کسی دیگر... آقایان، یادمان باشد: هر چند تا گلی که در جام‌جهانی از دقیقه یک تا نود بخوریم، سرافکندگی نخواهد داشت. بازی فوتبال است و ما هم آسیایی و پنجاه سال عقب‌تر از فوتبال اروپا و آمریکای لاتین. اما در موسیقی و شعر کلی باد در غبغب داریم و صاحب ادعاییم... چرا حالا با این همه بزرگ و کوچکی که در موسیقی و شعر روزگار ما سراغ داریم، کار را به چند تا «پاپیست» و «فوتبالیست» سپرده‌ایم؟ ما می‌توانستیم از موسیقی «محمدرضا لطفی» تا موسیقی «ناصر چشم‌آذر» را، با یک حساب و کتاب، در ترانه جام جهانی، تعریف بکنیم و از صدای «محمدرضا شجریان» تا صدای «محمد نوری» و «علیرضا عصار» را. و بخواهیم که در هر شکل از اشکال، نغمه، لحن، لهجه و مقام، ایرانی باشد. اما خبرها حاکی از آن است که هوا کمی تا بسیاری ابری است. و به سمت بی‌هویتی پیش می‌رویم و کاملاً قرار شده در این «گوشه» سایه‌نشین باشیم. و کار را به «دسته» چندمی‌ها بسپاریم... نمی‌دانم این ناله‌ها در گوش کسی اثر خواهد کرد یا نه؟ فقط نوشتیم که در تاریخ ثبت شود تا آیندگان بدانند در روزهای قبل از جام جهانی و پیش از پخش ترانه‌ای که معلوم نیست چیست و صاحبش کیست، هواری بلند شده که: آی... اینجا ایران است... سرزمین فرهنگ و شعر و موسیقی و کلمه و لحن... و این تنها بخشی از دارایی ما است که می‌توانیم به آن بنازیم... این میراث باستانی را تخریب نکنید... اصلاً اگر قرار است کار به مقلدین درجه چندم لس‌آنجلسی بکشد، از خیر موسیقی و ترانه جام جهانی گذشتیم... یک دقیقه سکوت!

این فقط یک داستان است

سینما

محسن آزرم: بالاخره «رمز داوینچی» (ساخته ران هوارد) روی پرده سینماها رفت و فروشش درست به همان اندازه‌ای بود که کارشناس‌ها پیش‌بینی کرده بودند. حجم انتقادها و حمله‌های تند و تیز به فیلم هم، چیزی نبود که کسی پیش‌بینی نکرده باشد. روزی که مدیران کمپانی سونی تصمیم گرفتند حقوق ساخت فیلم سینمایی رمز داوینچی را بخرند و شش میلیون دلار به «دن براون» بپردازند، لابد می‌دانستند که کلیسای کاتولیک و جمعیت کشیش‌ها در مقابل فیلم می‌ایستند و به پیروان‌شان توصیه می‌کنند که کسی به تماشایش نرود. اما کار خودشان را کردند، چون می‌دانستند آن زمزمه‌هایی که درباره حقیقی‌بودن، یا جعلی‌بودن رمز داوینچی مطرح است، بیشتر به سود فیلم تمام می‌شود. همه آنها که رمان را خوانده‌اند، روی یک نکته اتفاق‌نظر دارند؛ این که داستان جذابی است و نمی‌شود آن را زمین گذاشت. اما دن براون، این رمان را چنان نوشته است که هر خواننده‌ای، در طول خواندن، پیش خود فکر می‌کند بعید نیست آن‌چه در این داستان آمده، همان حقیقت پنهان‌شده‌ای باشد که سال‌ها است کلیسای کاتولیک از دسترس همگان دور نگه داشته است. هنر براون، در این است که اتفاق‌های خیالی را در دل واقعیت‌ها گنجانده است، آدم‌ها را در مکان‌های واقعی قرار می‌دهد و از لابه‌لای نوشته‌ها و تابلوهای نقاشی (به‌خصوص مشهورترین تابلوها یعنی مونالیزا و شام آخر) چیزهایی را بیرون می‌کشد تا بگوید حضرت مسیح (ع) همانی نیست که کلیسا می‌گوید. خب، طبیعی است که جمعی از عالمان مسیحی و فرقه‌ای از کاتولیک‌ها (اپوس دئی) از رمان و فیلم دلخور باشند، اما در این بین، توجه به یک نکته مهم‌تر از هر چیزی است. سال‌ها پیش وقتی از «آلفرد هیچکاک» کبیر درباره یکی از فیلم‌هایش چیزی پرسیده بودند، جواب داده بود که: «این فقط یک فیلم است.» و حالا بهتر است فارغ از هر چیز، رمز داوینچی را صرفاً به‌عنوان یک داستان ببینیم؛ داستانی که نشانه‌هایی آشنا دارد و علاوه بر این که از هنر داستان‌نویسی دن براون حکایت دارد، نشان می‌دهد که او با نقاشی و اسطوره‌شناسی و چیزهایی از این دست هم به‌خوبی آشنا است. شاید اگر داستان را از این منظر بخوانیم و به تماشای فیلم بنشینیم، این هم داستانی باشد مثل همه داستان‌های دیگر.

سیدحسینی و بخارا

خواندنی ها

پنجاهمین شماره در سال نهم زندگی مجله بخارا با سردبیری علی دهباشی منتشر شد. در این شماره، در بخش نشر و فرهنگ مقاله دکتر حسن کامشاد درباره «کتاب و این همه کتاب» و نوشته دکتر عزت‌الله فولادوند «دو پیشنهاد اساسی به نویسندگان و مترجمان جوان و ناشران تازه‌کار» خواندنی است. «جشن‌نامه رضا سیدحسینی» بخش دیگری از این شماره بخارا را به خود اختصاص داده است که علاوه بر کتابشناسی سیدحسینی مقالاتی از مهشید نونهالی، عبدالحسین آذرنگ و سیدعلیرضا میرعلی‌نقی درباره زندگی و آثار وی آمده است. همچنین چند صفحه از خاطرات منتشر نشده رضا سیدحسینی در این بخش گنجانده شده. در بخش ایرانشناسی مباحثی به قلم ایرج افشار، همایون صنعتی، تورج دریایی، هاشم رجب‌زاده و جلال ستاری در موضوعات ایران‌شناسی آمده. در این شماره بخارا قسمتی به معرفی و بررسی آثار شاعر ایرانی‌الاصل آلمانی‌زبان سعید میرهادی، به همراه نمونه‌هایی از سروده‌های او اختصاص یافته است. بخارا از امروز صبح در کتابفروشی‌های سراسر کشور توزیع می‌شود.

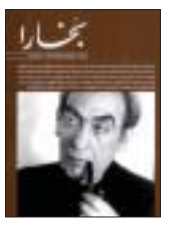

غم نان اگر بگذارد

کرگدن نامه

سیدعلی میرفتاح

نامه بسیار آمده و وقت تنگ است و ستون تنگ‌تر. لذا از مقدمه صرف‌نظر می‌کنم و نامه‌ها را باز می‌کنم و می‌خوانم یک به یک. فقط همین را بگویم که لذت گشودن نامه کم از خواندنش نیست. دیدید چه کیفی دارد که کاغذ کادو را از دور هدیه‌ای که برایتان آورده‌اند باز می‌کنید؟ دیدید چه لذتی دارد وقتی سلفون‌ها و چسب‌ها و پرده‌ها را از دور یک جنس آکبند باز می‌کنید؟ باید بروم و یکی از این ابزارنامه بازکن پیدا کنم که لذت هر کاری اگر با ابزارش همراه باشد دوچندان باشد. از این پس روی میز کوچکم به غیر قلم و مداد و تراش، یک پاکت‌نامه بازکن هم خواهم گذاشت.

■ **برادرم سیدمهدی حسینی از شهرری**

عزیز دلم، از لطف و مرحمتی که به حقیر داری ممنون. متقابلاً قلندران نیز به تو سلام می‌رسانند. وقتی یادداشتت را برای آنها خواندم، گفتند که برای تو بنویسم که نگران نباش. روزها می‌گذرد و هفته‌ها و سال‌ها نیز. مدل آلاگارسن که به موهایت بدهی، زمان می‌گذرد، با نمره چهار هم که بزنی می‌گذرد. فقط و فقط دریاب دمی که با طرب می‌گذرد. خیلی نگران موهای ژل‌زده و ریش آنکادرشده‌ات نباش، بالاخره روزی می‌رسد که این موهای مجعد و روغن‌زده یا می‌ریزند یا سفید می‌شوند. همین مویی که امروز توی آینه، مدلش می‌دهی و خوش‌خوشانت می‌شود، فرداروز که سفید شد و ریخت می‌شود آینه دق. توی آینه نگاه نمی‌کنی مبادا آینه گواهی دهد آنچه که دلت راضی به شنیدنش نیست. در کنار دانشگاه و رفقا و قهوه‌خانه و وررفتن به موها و خواندن شرق و کرگدن‌نامه، وقتی هم هر چند اندک بگذار برای کتاب خواندن. هر کاری شانه با موی سرت می‌کند، کتاب با داخل سرت می‌کند. مزیت داخل به بیرون یکی از هزار این است که دیگر کسی نمی‌تواند گیر بدهد و سلیقه‌ات را زیر سئوال ببرد. بازهم برایم بنویس.

■ **خواهر عزیزم مهری کوروش از خیابان آزادی تهران**

از لطفی که به من و پیرمردان داری هزار بار ممنون. احتیاجی به پاکنویس نبود. الحمدلله خوب و تمیز و - نسبتاً- درست می‌نویسی که البته اگر سعی کنی، درست‌تر هم خواهی نوشت. از من می‌شنوی، موقع نوشتن، محاوره‌ای ننویس و افعال را برای انتقال صمیمیت نشکن، به قول معروف سرم را بشکن، افعال را نشکن. تو درست بنویس و همه چیز را به شکل صحیحش ادا کن و اجازه بده خواننده، صمیمیت و سادگی را از فحوای کلامت دریابد و خودش موقع خواندن «بشود» را «بشه» یا «این است» را «اینه» بخواند. بگذریم. کتابی را که از دوستت هدیه گرفتی با دقت بخوان و سعی کن تو هم موقع نوشتن از روی دلت چخوف بنویسی. همه ما اگر خوب و درست و از دلمان بنویسیم، نوشته‌هایمان ماندنی و ابدی خواهند شد. چه بسا سال‌ها بعد یادداشت‌های تو هم در عداد میراث جاودانه ادبیات رقم بخورد. خدا را چه دیدی. پس برای مشق هم که شده بنویس و دوربریز و قلمت را راه بینداز. یقین دارم که بعد از مدتی خیلی خوب‌تر از آنچه تصور کنی خواهی نوشت، که از این هم بگذریم. از اینکه نگران محفل قلندران هستی ممنون. حق با توست، ما نیز بیش از این باید مراقب این زمانه نامرد باشیم. از بابت شعر شاملو هم ممنون. باز هم برایم بنویس و به دوستت هم سلام برسان.

■ **برادرم جناب آقای سعید هادیان از استان هرمزگان - میناب**

یک مستطیل دو حالت دارد یا افقی است یا عمودی. به قول کامپیوتری‌ها یا پرتریت است یا لندسکیپ. کاغذ A۴ هم اگر یک مستطیل باشد - که هست- اگر زیردستمان افتاد و خواستیم رویش نامه بنویسیم، شکل درستش این است عمودی یا پرتریت بنویسیم که اگر وقت کرده باشی، همه دفترها و کتاب‌ها و پوسترها و سربرگ‌ها و کاغذ نامه‌ها، نسبت‌های کوچک و بزرگی از همین A۴ عمودی هستند. افقی نامه نوشتن باعث می‌شود هم نسبت‌های زیبایی‌شناسی به هم بریزد و هم طول سطرها آنقدر طولانی شود که چشم خواننده مدام سطرها را گم کند و خسته شود و چه‌بسا از خیر خواندن تتمه‌اش بگذرد. البته من نامه‌ات را کامل خواندم، اما بیش از ده هزار بار سطرها را گم کردم که بگذریم. برای تلافی تنها کاری که می‌توانم بکنم این است که از گرافیست‌های روزنامه بخواهم یک روز روزنامه را لندسکیپ ببندند تا ببینی که مردم برای خواندن یک خبر به چه والذاریاتی خواهند افتاد. بگذریم. از لطفی که به من داری بی‌نهایت ممنونم و ضمناً از اینکه حال و روز امروز مرا درمی‌یابی بیشتر ممنونم. گفت «غم داغ برادر را برادرمرده می‌داند.» تو هم که روزگاری مجله‌ای داشته‌ای که تعطیلش کرده‌اند بهتر حال مرا می‌فهمی که از همه عالم به ستونی باریک در منتهی‌الیه یک روزنامه قناعت کرده‌ام. ضمناً غم نان هم که هم خودت فرمودی و هم آن شاعر عاشق پیشه که... غم نان اگر بگذارد!

■ **خواهرم مهرنوش رنجی‌پور از لویزان تهران**

چشم و هم‌چشمی هم که کرده باشی و از روی دست خواهرت هم که هفته پیش نامه داده بود نگاه کرده باشی، باز ممنونم که نخواستی از قافله نامه‌نویسان عقب بمانی. البته نمی‌دانم در سن و سال تو، مکالمات این پیرمردان چه جذابیتی دارد، اما هر چه هست از اینکه توجه می‌کنی بسیار متشکرم. خانم بریدنی را من هم دیده‌ام و بیشتر از من پیرمردان دیده‌اند. راستش را بخواهی نمی‌خواهم نصیحت کنم اما آن آدم با همه هنر و توانی که دارد چه بخواهد و چه نخواهد مثل بتی است که تا دو سه سال دیگر فروکش می‌کند. فرمود: «از راهی بروید که روندگان آن کمتر هستند.» و من خودم شخصاً از اینکه همرنگ جماعت باشم و همان ستاره‌ای را دوست بدارم که همه دوست می‌دارند و از اینکه سوار همان موجی شوم که همه سوار می‌شوند پرهیز می‌کنم. ادای این را هم در نمی‌آورم که با بقیه فرق دارم نه، اما برای خودم ملاک و معیاری دارم که با آن همه چیز را می‌سنجم. معمولاً- تاکید می‌کنم معمولاً- چیزی که تا این حد اقبال عامه دارد، یک جای کار «زه» می‌زند، که البته تقصیری متوجه او نیست. تقصیر متوجه ما است که از آدم‌های معمولی اسطوره‌های بی‌بدیل می‌سازیم. فعلاً اخبار مربوط به شامبراستون را پی بگیر تا ببینیم بعداً چه می‌شود.

زیاده جسارت، ایام به کام، مخلص شما پاسخگو